



قطعه شعر معرفی شده است، ولی در متن یک قطعه به نام اولاد خلف چاپ نشده است. بنا به نوشته‌ی پاینده جز شعر سه پرده‌ای مفتخور الاعیان و همین شعر چاپ نشده، نرزند خلف، بقیه اشعار در سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۸ سروده شده و ضمیمه‌ی روزنامه‌های آن زمان رشت در شمارگان سه هزار نسخه منتشر شده است. افزاشته اغلب اشعارش را در روزنامه‌ی چلنگر چاپ می‌کرد و در دوران تبعیدش از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ نیز اشعار گیلکی سروده است که تاکنون مجموعه‌ای از این اشعار به چاپ نرسیده است. در کتاب مرجع نگارنده، صفحه‌های ۱۴۲ و ۱۴۳ وجود ندارد. به نظر می‌رسد که این دو صفحه‌ی چاپ نشده گرفتار سانسور یا خودسانسوری شده است. در این دو صفحه ده بیت شعر وجود داشت که آن‌ها را در کتاب گزیده ادبیات گیلکی گردآورنده، ابراهیم نخرایی چاپ ۱۳۵۸ انتشارات طاعتی در صفحه‌ی ۱۷۶ تا ۱۷۹ می‌توان یافت.

شعر افزاشته در نزد چند گروه در این دیار جایی ندارد: ۱. طرفداران هنر برای هنر که مغز تعهد را از پوسته‌ی هنر دور ریختنی می‌شمارند. ۲. برج عاج‌نشینان عرش پیماکه با زمین و زمینیان و رنج و شادی‌هایشان کاری ندارند. ۳. پاسداران وضع موجود زمان افزاشته. ۴. کوتوالان برج و باروی ستمگران که خواستار ادامه‌ی بهره‌کشی از ستمدیدگان شهر و روستایند. ۵. گروهی که در سی سال اخیر بیشتر با گرفته‌اند و به نام سهم مخاطب شعر را چیستان‌گونه و هزار پهلوی پیچیده می‌خواهند و برای درک آثارشان باید دست‌کم مدرک دکترای رشته‌ی ادبیات تمام زبان‌های جهان را اخذ کرد! ولی همه این پنج گروه در مقابل دریای مردمی که سینه‌های خنجر خورده‌شان راویان راستین شعر افزاشته بودند، قطره‌ای بیش به نظر نمی‌آیند.

وابستگی سیاسی افزاشته پس از سقوط رضاشاه، دشمنان بی‌شماری برایش تراشید به طوری که پس از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷ نامی از افزاشته و اشعارش در میان نبود و با کمال تأسف هنوز هم تندیس افزاشته در هیچ جای گیلان وجود ندارد و نامش بر تارک میدان و خیابان و کوچه‌ای مضبوط نیست. بیش‌تر اشعار او که پس از انقلاب منتشر شده‌اند، پیش از عضویت او در حزب توده ایران منتشر شده است. برای بررسی فرهنگ مردم در اشعار افزاشته نگارنده با بضاعت اندک خویش این طبقه‌بندی را مد نظر قرار داده و برای هر یک مثال‌هایی ذکر می‌کند.

۱. مثل‌ها و اصطلاح‌ها و کنایه‌ها ۲. باورهای دینی ۳. باورهای خرافی ۴. درمان ستر  
۵. نفرین و دعا و ناسزا ۶. استوره‌های ملی و مذهبی.

### مثل‌ها، اصطلاح‌ها و کنایه‌ها

شاعر مثل‌ها و اصطلاح‌ها و کنایه‌های بسیار زیادی در اشعارش آورده است که برخی از آن‌ها پیش از شاعر ورد زبان مردم بوده است و برخی نیز پس از انتشار شعر شاعر تبدیل به مثل یا اصطلاح شده است. تفکیک این دو مقوله پژوهش مستقلی را می‌طلبد. کمبود منابع چاپ‌شده‌ی گیلکی نیز کار را دشوارتر می‌کند. زنده‌یاد پاینده لنگرودی مثل‌ها و اصطلاح‌ها را علامت‌گذاری کرده است که تعدادش به ۱۲۳ مورد می‌رسد. زان نگارنده به بیش از ۲۰۰ مورد دست یافته است.

آی خاخور جان چه عجب؟ لعنت شیطان بکودی

چی بوبر؟ چطور بوبر؟ یاد فقیران بکودی (ص ۲)

ایستا مرده‌مار دارم سگه مانه، پاچه‌گیره

ماشاله مرده خاخور تا چی کونم خیر بره (ص ۱)

(خواهران چه عجب، بر شیطان لعنت کردی / چه شد؟ چه طور شد؟ یاد فقیران کردی)

(مادرشوهری دارم مثل سگ می‌ماند، پاچه‌گیر است / خواهرشوهرم ماشاله هرکاری می‌م

خبر می‌برد)

چوم به آغوز بدایی تیره دانه آویرا کودی

دخل و خرجه نفهمسته سره کیسه و اکودی (ص ۴)

(چشم به‌گردو دادی تیله راگم کردی / حساب دخل و خرج را نفهمیده سرکیسه را باز کردی)

هتو بو بوستم لوایی مایی از زور ویشتایی از زور تیشتایی (ص ۱۸)

(شبه ماعی دودی شده‌ام / از زور گرسنگی و تشنگی)

آتو مگر آتسه واستی بامویی شتاب کنی

راستی می‌دوده دیله هیچ کس ره گب نرنی؟ (ص ۲)

(عجب مگر برای بردن آتش آمده‌ای که در رفتن شتاب می‌کنی / راستی درد دلم برای کسی بگو

نکنی)

لمه اریاب هوزاره، نوہی خاقانہ پسر

پالدو باشانو خوره صاحبہ عنوانہ پسر (ص ۱۲۰)

اریاب ما شگفتا ترہی خاقان است پسر/ با شاه پالوده نمی خوره، صاحب عنوان است پسر

دس بزم خاکہ بو بوستہ الماس

روز بہ روز جنور بوشو نرخ اجناس (ص ۱۲۸)

اہ خاک دست زدم الماس شد / روز بہ روز نرخ اجناس بالا رفت

مبادا مردم تنزیل فاگیری اگہ تنزیل فاگیری لال بمیری (ص ۱۳۸)

امبادا از مردم نزول بگیری / اگر نزول بگیری لال بمیری

بوشو تی پشرا بوگو خو کلایہ جنورتر بہ

انی دختر خواہہ خو چادر اصلاً اوسانہ (ص ۱۷۶)

ابرو بہ پدرت بگو کلاہش را بالاتر بگذارد / دخترش می خواہد چادرش را یک بارہ بردارد

می پا ایستا میخچہ بزہ، می مردہ بسوختہ

تو راحتی از میخچہ، تی پا ہمیشہ لختہ (ص ۱۸۸)

اہہ پایم یک میخچہ زد، مردہام سوخت / تو از میخچہی پا راحتی، پایت ہمیشہ لخت است

سر بی سرو پایی کہ کودی خسو پشرا کاقار

زرتی بویی سر کردہی سیصد تا تفنگدار (ص ۲۲۴)

اہر بی سرو پایی کہ با پدرش قہر می کرد / ناگہان سر کردہی سیصد تا تفنگدار می شد

ئی دفا یراق چسین کونہ کیش خالہ اوسانہ

می کورشہ کویی لو کارہ تی پشرا سوجانہ (ص ۲۴۴)

این دفعہ دستہ جمعی جارو بر می دارد / بر خاک سترم بوتہی کدو می کارد و پدرت را می سوزاند

اگر پول نہہ ہیچ کس حاجی نہہ ہزار سال د سنگر شاقاچی نہہ (ص ۲۶۰)

اگر پول نہ باشد ہیچ کس حاجی نمی شود / ہزار سال دیگر سنگر شاقاچی نمی شود

ارشانی اوروشوارہ می گوش بامو

مرا غظیہ گیفتہ می خون جوش بامو (ص ۲۷۰)

بگو مگوہاشان بہ گوشم آمد / عصبانی شدم خونم بہ جوش آمد

بدان پس آسا تا بہ دنیای دری چہ قلبہ پولہ سکہ جا بدتری (ص ۲۷۴)

(پس بدان اینکه تا در دنیا هستی / از سکه‌ی پول تقلبی بدتری)

## ۲. باورهای دینی

باورهای دینی دین اسلام و مذهب شیعه در اشعار افزاشته به وفور دیده می‌شود.

ایوار گم مره بکوشم دینم سئوال جواب داره

ای وار گم بنم بشم می‌ریش ره آب ناوره (ص ۳۱)

(یک‌بار می‌گویم خودکشی کنم می‌بینم سوال جواب دارد / یک‌بار می‌گویم فرار کنم پرازانده‌ی من نیست)

پس یله تاجره امسی آنصیر

بسو گفتم همشهری می‌دسه بگیری

(به تاجر بزرگ آقا نصیر / گفتم همشهری دستم را بگیری

گفت برو سرت را بگذار و بمیر / آهسته سوی قبله دست و پایت را دراز کن)

کونم اقرار تسی ورجا جانعلی

(جانعلی پیش تو اقرار می‌کنم / سوگند به خدا و رسول و علی)

من اگر سستمه در خمس و زکات

در عوض فرزومه در صوم و صلات (ص ۱۲۶)

(اگر در خمس و زکات دادن تنبلم / در عوض در نماز و روزه فرزم)

یسخ و یسخندان و سرما و ایاز

(در سرما و یسخندان و سپیده‌دم سرد / وضو و نماز را ترک نکردم)

صله ارحام خویشاوند گدا

(از خویشاوند تهی دستم دیدار نکردم / چون همه را به خدا سپردم)

که خداوند رحیم و رحمان

(که خداوند بخشنده و مهربان / به هر که دندان داد نان هم خواهد داد)

من ضامنم؟ صدقه خوایم؟ مال الله‌یه

(من ضامنم؟ صدقه می‌خواهم؟ مال خداست / گاو نرت را بفروش بده حق نام خداست)

دیمه بنایی، قول خدا، قول رسوله  
 تو نماز خوانی می ملک سر، فاندی می پوله (ص ۱۸۴)  
 (قول خدا و پیغمبر را کنار گذاشتی / روی زمین نماز می خوانی پولم را نمی دهی  
 نی غسل و تی روزه، تی نماز و تی زیارت  
 همه آیه ارباب ره، حتی تی طهارت (ص ۱۸۶)  
 (غسل و روزه و نماز و زیارت تو / همه به حساب ارباب می آید حنا طهارت تو)  
 خوب مشتی برار! باز تی نماز خوانی؟ البت شک دو و سه و چهار دانی؟ البت (ص ۲۰۴)  
 (خوب برادر باز نماز را می خوانی؟ البت / شک دو و سه و چهارت را می دانی؟ البت)  
 سردن که دانسی حقه، خدا حق عرصات حق  
 هم انکیر و هم منکر و هم پرت صلات حق (ص ۲۰۴)  
 (می دانی که مردن حق است و خدا و عرصات حق است / هم منکر و منکر و پل صرات حق است)  
 نو شیعه و من شیعه اما هر دو براریم  
 هم قبله شریکیم و پدرکشتگی ناریم (ص ۲۰۶)  
 (تو شیعه و من شیعه ما هر دو برادریم / قبله ما یکی است و پدرکشتگی نداریم)  
 حشمت رود دکتر کنه واهله اونسی وارث  
 میراب بیه شمر و سنان، خولی و حارث؟ (ص ۲۱۴)  
 احشمت رود را دکتر حشمت حفر می کند و می گذارد / میرابش شمر و سنان و خولی و حارث  
 بشود)  
 نو دین داری؟ وجدان داری؟ نه اقدس جانگی  
 حب الوطن ایمان داری؟ نه اقدس جانگی (ص ۲۲۲)  
 (تو دین داری؟ وجدان داری؟ نه به جان اقدس / به وطن دوستی ایمان داری؟ نه به جان اقدس)  
 آن توده ای یه خون ناره ملعون چهره ترسی؟  
 فرمایه قوتیل یودی و مودی چی وا پرسی؟ (ص ۲۴۲)  
 (این لعنتی توده ایست خون بها ندارد چرا می ترسی؟ / می فرماید (اقتل المودی) چه می پرسی؟)  
 انراشته پثر آدم و انسان بو بمرده آ جعفر کذاب جه ماری گیله مرده (ص ۲۴۴)  
 (پدر انراشته آدم و انسانی بود، مرده است / انراشته از مادری گیله مرده و از تبار جعفر کذاب است)

برای رفع برخی از مشکلات مادی و معنوی برخی از آحاد جامعه بدان اعتقاد دارند و به آن عمل می‌کنند این مساله هنوز هم کم و بیش در همه جای دنیا رایج است بارها می‌خرفانی در این جا مترادف جادو و جنبل انگاشته می‌شود.

من تـره راه نهم اما دو تو مومـن خـوار بـوکونـی

کولی ننه ویرجا، ایزه گرگ پی اصل بهیینی

اوسانی مرده گوده رخت و لیباسه واسینی

بعد از اون گوشه بشی آخر کارا بیدنی (ص ۱۴)

(من راهی پیش پایت می‌گذارم اما باید دو تو زمان فدا کنی / از کولی ها کمی پیه گرگ اصل محتری برمی‌داری به رخت و لباس بستگان شوهر می‌مالی / پس از آن در گوشه‌ای باشی و آخر کار را بیینی)

بلکه جادو بکودید بلکه نظر بی چی دانسی؟

خوبه ایچه ملاقه بیج، سه چهار ما اوسانی (ص ۱۸)

(شاید جادو کرده‌اند شاید نظرش زده‌اند، چه می‌دانی / خوب است سه چهار ماه به اندزی یک ملاقه برنج برداری)

ایزه یکشنبه روزه باطل سحر آبه و اخور

ایزه چهارشنبه خاتون بیسی، دو سه بار جانه خاخور (ص ۱۸)

(روز یکشنبه کمی آب باطل السحر را سر بکش / کمی هم به امید چهارشنبه خلون باش خواهرجان)

می سواد او جور نیه تا تی ره جادو بوکونم

مردمه جمع بوکونم شله قلمکار چاکونم (ص ۱۷۰)

(سوادم آن‌گونه نیست که برایت جادو بکنم / مردم را جمع کنم شله قلمکار درست کنم)

تا تی حال به هم خوره فوری کتابه سر کنی

کولی ننه خانه میان جما کونی طاله دینی (ص ۱۷۰)

(تا حالت دگرگون می‌شود فوری سر کتاب باز می‌کنی / کولی‌ها را در خانه‌ات جمع می‌کنی طالع

می‌بیینی)



تی قور قشوم جانه بنازم، مرغانه دشکن نظره

شهرآ تو آباد کونی شهری شیمی جیره خوره (ص ۱۵۸)

(آن اندام عضلانی ات را بنازم، برای دفع چشم زخم تخم مرغ بشکن / شهر را تو آباد می کنی شهری

جیره خور شماست)

### درمان سنتی

برای درمان بیماری ها به شیوی سنتی پیش از پیدایش طب نوین از داروهای گیاهی استفاده می شد. در این شیوه علاوه بر داروی گیاهی گاه از مواد معدنی و حتا از جادو و جنبل همانند سرکتاب، آتش زدن موی گربه، ریختن سرب مذاب در آب و برخی شیوه های دیگر استفاده می شده است. البته گیاه درمانی بن مایه اش از داروهای گیاهی است. حجامت هم از شیوه های درمان سنتی است.

دوشکچه جیر نسخه ای تا بسته پور

نیویشته حاضر آماده، جور به جور (ص ۱۰۹)

(زیر تشکچه یک بسته پراز نسخه / نوشته حاضر و آماده جور به جور)

جوهر میخ طویله شاخ پونور گزنه و لک، پیندره، کاله کپور (ص ۱۰۹)

(جوهر میخ طویله شاخ مورچه / برگ گزنه، پنیرک، ماهی کپور نپخته)

زخم ذیلله حاجی زالو دایی سرما بخورده آش آلو دایی (ص ۱۱۰)

(حاجی به زخم و خون مردگی (زگیل) زالو می داد / به سرما خورده اش آش آلو می داد)

درد دهانه آلو بالودئی من چی دانم نپخته خالو دئی (ص ۱۱۰)

(برای دهان درد آلبالو می داد / من چه می دانم گوجه سبز کال می داد)

ناخوشه حکم کودی بوشو خون بگیر چقدر بگیر؟ به قدر شاخ نفیر (ص ۱۱۲)

به بیمار حکم می کرد که حجامت کند / چقدر؟ به اندازه ی نفیر (شاخ نفیر کشی قلندران)

ماهی سه بار گوله بنه با خمیر

هر روز صوب گفتی بخور خاک شیر (ص ۱۱۲)

(ماهی سه بار با خمیر کوزه بادکش بگذار / هر روز صبح خاکشیر بخور)



تی لرز تبه حکیم دو - تی خانه بیدار

آفتاب دیمه تی تب تاکنی شی تی بی کار (ص ۱۱۸)  
(حکیم و داروی تب و لرز تو درخت بید خانه‌ات / در سینه کش آفتاب برای خودت تب می‌کنی  
و بی کارت می‌روی)

مسفت مسفت ره زالو دچرکه تی زن پسیاه  
باز شکوه داری؟ زالو خودش حکیم دوايه (ص ۱۹۲)  
(به رایگان، زالو به پای زنت می‌چسبد / باز گله داری؟ زالو خودش دکتر و داروست)

### نفرین و دعا و ناسزا

دعا در شعر افزاشته استمدادی است از نیروی مافوق انسانی برای دست‌یابی به  
نمناهی انسانی، نفرین نیز کاربرد همانند دعا دارد، اما ناسزا اگر به دو شکل ملیح و قبیح  
مدنظر قرار گیرد همان‌طور که در فرهنگ عامه وجود دارد در شعر افزاشته هم وجود  
دارد. دعا و نفرین و ناسزای ملیح به‌وفور در کتاب مرجع دیده می‌شود ولی ناسزای قبیح  
به تعداد انگشتان یک‌دست هم نمی‌رسد.

تهران چه مانه؟ کافرستانه      قسمت نوکونه هیچ مسلمانه  
خدا الهی پاک فسوکوردانه      آب دونوکونه هیکس تی دهانه (ص ۹۲)

(تهران به چه می‌ماند؟ به کافرستان / خدا قسمت هیچ مسلمانی نکند

الهی خدا زیر و رویش کند / کسی آب به دهنت نمی‌ریزد)

خدایا خودت وسیله بساز      می‌ره بزمن یا واشه گاز گاز

دیس باقلا      اشپل و پیاز (ص ۹۸)

(خدایا خودت وسیله‌ای بساز / که یواش یواش گاز گاز بزمن

باقلائی خیسانده / خاویار ماهی شور و پیاز را)

آنو آتو چئی گه آکرمرا؟ به‌تخته‌سور

پوست بلغاره مانه تی رو، جی تی رو الحذر (ص ۱۷۴)

(شگفتا این دختر چه می‌گوید به تخت مرده‌شوی خانه / رویت به پوست بلغار می‌ماند، الحذر از

رویت)

- روزگار کرا فوکورده، شیمه سر حیا بوکون  
 تی رو غسله فادم من، سیا بخته سرنگون (ص ۱۷۴)
- (روزگار بر سرتان خراب می شود شرم کن / رویت را به مرده شوی بدهم سیاه بخت سرنگون شده)  
 کاشکی لانتی بزاییم تی عوضی سرنگونی  
 مرا مسخره کرنی، آی تو به خانه بمانی (ص ۱۷۸)
- (ای کاش به جای تو مار می زاییدم ای سرنگون شد؛ / مرا مسخره می کنی؟ الاهی بی شوهر بمانی)  
 تو مرا پرکاتی؟ ای خدا تره بهپرکانه  
 به آبوکت هزار دانه خدا تی نسلا اوسانه (ص ۱۷۸)
- (مرا می لرزانی؟ امیدوارم خدا تو را بلرزاند / به این برکت هزار دانه (پلو) خدا نسلت را بردارد)  
 او روز خدا پیش ناوره حرمت آیات  
 کار کردن خر خوردن یابو بگویه لات (ص ۱۹۶)
- (به حرمت آیات قرآن خدا آن روز را نیاورد / که لات بی سروپا بگوید: کارکردن خر، خوردن یابو)  
 یارب به حق حرمت ریش حاجی قاضی / مجلس نکشه نقشه تقسیم اراضی (ص ۱۹۸)  
 (خدایا قسم به ریش حاجی / مجلس نقشه تقسیم اراضی را نکشد)  
 افراشته هر قدر خدایا که زنه جوش  
 هونقدر دید تو گيله مردان چرم و گوش (ص ۱۹۸)
- (خدایا هر قدر که افراشته حرص می خورد / همان قدر تو چشم و گوش گيله مردان را ببند)  
 ناحق تو مرا فاش فلاکت دهی لک لک  
 مه چشم درون فاندری گی: دوز پدرسک (ص ۲۰۸)
- (پشت سر هم و ناحق به من فحش می دهی / به چشمم زل می زنی و می گویی: دزد پدرسک)  
 اروای پسيله مفتخور و جانانه می دختر  
 تی دامن لوشه گیرمه صحرای محشر (ص ۲۰۸)
- (قسم به روح مفتخور بزرگ به جان دخترم / گوشه ی دامنت را روز قیامت می گیرم)  
 آن میرزایه دستوره که تو دوزد قرمساق  
 سر وقت رعیت بشی با مرغانه داغ؟ (ص ۲۱۶)
- (این دستور میرزا کوچک است که تو دزد (زن به مزد) / با تخم مرغ داغ سراغ رعیت بروی؟)

یارب به حق حرمت ریش حاجی درویش

گیلانه درون، هنگیه تبریز، نایه پیش (ص ۲۱۲)  
خدایا به حرمت ریش حاجی درویش / دز گیلان بمانند بلوای تبریز پیش نیاید

تقسیم اراضی بسبه یا جان می دختر  
من تی چموش بنداگیرم بردای محشر (ص ۲۱۲)

(تقسیم اراضی بشود به جان دخترم / فردای قیامت بند چموش تو را می گیرم)  
تقسیم اراضی بسبه تریاک خورمه من

می خون دکفه ناحق و نابود به ته گردن (ص ۲۱۲)  
(تقسیم اراضی بشود تریاک می خورم / خون ناحق ریخته شده ام به گردن تو می افتد)

ای بی وطن! ای بالشویک! ای اجنبی جاسوس  
می ملک سره رعیتی یا جیره خور روس (ص ۲۳۰)

(ای بی وطن! ای بالشویک! ای جاسوس بیگانه / رعیت ملک من هستی یا جیره خوار روس؟)  
یک عده کنار مچّه، یک عده میان خورس (خور)

رنج از تو، برنج از تو، پس ارباب خورن... (پشره گور) (ص ۲۲۶)  
(عده ای تماشاگر، گروهی میان خواب (میان خور) / رنج از تو، برنج از تو، پس ارباب به... زنش؟)

(گور پدرش)

اصلاً شماها کیسیدی؟ چسی داخل آدم)

صد تا تی مانستان کی بمیره، ای تا سک کم (ص ۲۳۴)  
(اصلاً شماها که هستید؟ که داخل آدم باشید / صد تا مثل تو اگر بمیرد یک سنگ کم تر)

تسی خوج داره نا، خوج آورده فشکن و دشکن  
حسرت بمانستم بوگوئی: تی پتر گوران (ص ۲۴۲)

(درخت گلابی تو به وفور گلابی می آورد / حسرت به دل ماندم که بگری این یک گلابی به گور  
پدرت)

از آنجایی که زبان گیلکی فاقد کتابت خاص خویش است و آثار مکتوب گیلکی در زمان افراشته بسیار اندک بوده است و نیز مخاطبان شعر افراشته قشرهای پایین جامعه بودند و به طبع در آن زمان میزان سواد به اندازه‌ی امروز نبوده است و ورود این‌گونه استوره‌ها در شعر افراشته بسیار اندک و انگشت‌شمار است.

هرگز خویایه بشون مور سلیمان؟ که نه والله

قطره تانه زتن طعنه به عمان؟ که نه والله (ص ۲۳۲)

(هرگز مور سلیمان خواهد شد؟ نه به خدا/ قطره می‌تواند به دریای عمان طعنه بزند؟ نه به خدا)

آن حربه که آه من مظلوم و فقیره

از مثل تو ضحاک و تو شداد فاگیره (ص ۲۳۸)

(این حزب است که آه من مظلوم و فقیر را/ از مثل چون تو ضحاک و شداد بگیرد.)

در پایان نگارنده می‌داند که در کتاب مرجع نشانه‌های دیگری از فرهنگ مردم نهفته

است که ناخواسته یا نادانسته مغفول مانده است. دست یاری به سوی خوانندگان دراز

می‌کند تا حق مطلب کامل‌تر ادا شود.

رتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی